سوگ‌نامه‌ای برای طبیعت در عصر غفلت

نویسنده: گروه تحریریه هم‌داستان

تاریخ انتشار: 18 Shahrivar 2585 باستانی برابر با September 9, 2026 میلادی



تحلیلی بوم‌گرایانه بر شعر «بی‌درخت، بی‌پرنده...»

از مجموعه دفتر شعر «دو هستی من» اثر دکتر پرویز آرزو ص۳۵، شعر کوتاه و تکان‌دهنده‌ای که با مطلع «بی‌درخت، بی‌پرنده...» آغاز می‌شود، با وجود ایجاز و اختصار شدید، یکی از عمیق‌ترین و کوبنده‌ترین مرثیه‌های مدرن در رَثای طبیعت و نقد مصرف‌گرایی کورکورانه‌ی انسان معاصر است. این اثر که در تاریخ «حمل ۱۳۹۳ خورشیدی» سروده شده، در قالب شعر سپید و با بهره‌گیری از تکنیک‌های مینیمالیستی، پرده از یک تراژدی سترگ و خاموش برمی‌دارد. در این نوشتار، قصد داریم از زوایای فرمی، معنایی، نشانه‌شناسی و نقد بوم‌گرایانه به تحلیل این شعر بپردازیم تا ظرفیت‌های پنهان آن برای انتشار در این مجله روشن گردد.

فرم، ایجاز و نشانه‌شناسی سکوت

شعر با دو واژه‌ی سلب‌کننده‌ی «بی‌درخت، بی‌پرنده...» آغاز می‌شود. پیشوند «بی»، در همان گام نخست، جهانِ تهی شده از حیات را به تصویر می‌کشد. شاعر از توصیف‌های طولانی و سانتی‌مانتال پرهیز می‌کند؛ او جهانی را نشان می‌دهد که در آن دو نماد اصلی حیات و آزادی (درخت و پرنده) غایب‌اند. استفاده از سه‌نقطه (...) در پایان سطر اول و پایان شعر، تمهیدی هوشمندانه است. این سه‌نقطه‌ها نشانگر استمرار این فاجعه هستند؛ گویی این روندِ تخریب، پیش از شروع شعر وجود داشته و پس از پایان آن نیز ادامه خواهد یافت. شعر در فضایی از سکوت معلق می‌ماند، سکوتی که

صدای تبر و مرگ پرندگان در پس‌زمینه‌ی آن به طرز کرکننده‌ای شنیده می‌شود.

زیبایی‌شناسی تضاد به‌معنای رفاه در برابر نیستی

ساختار میانی شعر بر پایهٔ یک تضادو پارادوکس هولناک بنا شده است. شاعر با آوردن دو سطر «بالشتی از پَر / تختی از چوب»، ابزارهای آرامش و خواب انسان را معرفی می‌کند. بالشت و تخت، در ادبیات کلاسیک و ذهنیت عامه، نمادهای آسایش، امنیت، خواب آرام و پناهگاه انسان خسته از روزمرگی هستند. اما شاعر بلافاصله این نمادهای آرامش را کالبدشکافی می‌کند.

او به ما یادآوری می‌کند که این «پَر»، پیش از این بخشی از کالبد یک موجود پروازگر بوده و این «چوب»، روزگاری ریشه در خاک داشته و نفس می‌کشیده است. تضاد اصلی در اینجا نهفته است: رفاه و خوابِ راحتِ انسانِ مدرن، مستقیماً بر ویرانی و مرگِ طبیعت بنا شده است. ما برای آنکه چشمانمان را ببندیم و به خواب برویم، چشمان هزاران پرنده و درخت را برای همیشه بسته‌ایم.

فاجعه‌ی عادی‌سازی شده و تحلیل عبارت «چه ساده»

نقطه‌ی عطف و گرانیگاهِ عاطفیِ این شعر، سطر «چه ساده» است. این دو واژه، بارِ سنگینِ یک نقد تندِ فلسفی و جامعه‌شناختی را بر دوش می‌کشند. «چه ساده» در اینجا به معنای فقدانِ آگاهی، بی‌تفاوتی و ازخودبیگانگیِ انسان است. انسان معاصر چنان در چرخه‌ی مصرف‌گرایی غرق شده که دیگر ارتباط میان «محصول نهایی» و «ماده خام اولیه» را درک نمی‌کند.

وقتی ما روی بالشت پر می‌خوابیم، هرگز به فرایند خشن و دردناکی که به تولید آن منجر شده فکر نمی‌کنیم. این «سادگی»، در واقع همان بلاهت و غفلتِ ترسناکِ بشر است که جنایت علیه طبیعت را به یک عادت روزمره و بدیهی تبدیل کرده است. شاعر با حسرتی عمیق، این بی‌حسیِ اخلاقی را نشانه می‌رود و خواننده را از خوابِ غفلت بیدار می‌کند.

استعاره‌های مرگبار برای گورستان و جنازه

دو سطر پایانی شعر، ضربه‌ی نهایی را بر پیکرِ احساسات مخاطب وارد می‌کنند:

بر گورستان پرنده سر می‌نهیم

و بر جنازه‌ی درخت می‌آرامیم...

در اینجا، شاعر با استفاده از آرایه‌ی تشخیص و استعاره‌های بدیع، مفاهیمی تکان‌دهنده می‌آفریند. بالشت، دیگر یک شئ

بی‌جان نیست، بلکه «گورستان پرنده» است؛ مکانی که در آن انبوهی از پرندگان کشته‌شده دفن شده‌اند. واژه‌ی «گورستان» تداعی‌کننده‌ی مرگ دسته‌جمعی و فقدان آواز و پرواز است.

از سوی دیگر، تختِ چوبی به «جنازه‌ی درخت» تشبیه شده است. استفاده از واژه‌ی «جنازه» برای درخت، به این گیاه منزلت انسانی می‌بخشد. درخت در این شعر صرفاً یک منبع طبیعی یا الوار نیست، بلکه موجودی دارای حق حیات است که اکنون به قتل رسیده و انسان، فاتحانه اما غافلانه، بر روی نعش او دراز می‌کشد تا بیاساید. فعل «می‌آرامیم» در کنار کلمات «گورستان» و «جنازه»، پارادوکسِ گروتسک و تلخی را ایجاد می‌کند: آرامش یافتن بر روی مرگِ دیگران.

نقد بوم‌گرایانه و بحران انسان مدرن

از منظر نقد بوم‌گرایانه، این شعر یک مانیفستِ کوتاه اما کامل است. ادبیات اکوکریتیکال تلاش می‌کند تا رابطه‌ی انسان و محیط زیست را بازتعریف کند و تسلط انسان‌محورانه بر طبیعت را به چالش بکشد. این شعر دقیقاً همین کار را می‌کند. انسانِ این شعر، انسانی است که خود را مالک بلامنازع زمین می‌داند. او پرندگان را از آسمان و درختان را از زمین می‌گیرد تا برای خود یک «خوابگاه» بسازد. اما شاعر هشدار می‌دهد که این خوابگاه، در حقیقت یک قبرستان است.

همچنین، باید به تاریخ سرایش شعر یعنی «حمل ۱۳۹۳ خورشیدی» (فروردین/آغاز بهار) توجه ویژه‌ای داشت. «حمل» آغاز بهار، فصل رویش درختان، بازگشت پرستوها و بیداری طبیعت است. سرودن چنین مرثیه‌ای در فصل بهار، طنز تلخ و آیرونی پ‌نهانی را در خود دارد. در فصلی که باید زمان جشنِ حیاتِ درخت و پرنده باشد، شاعر از فقدان آن‌ها (بی‌درخت، بی‌پرنده) و جنازه‌هایشان سخن می‌گوید. این تضاد زمانی، عمق فاجعه را دوچندان می‌کند و نشان می‌دهد که انسان، بهار طبیعت را به خزان و نیستیِ مدام تبدیل کرده است.

پایان‌سخن به‌معنای بیداری از خوابِ مرگ

شعر «بی‌درخت، بی‌پرنده...» یک آینه‌ی تمام‌نما در برابر چشمان انسانِ مصرف‌زده‌ی امروزی است. این شعر با زبانی پیراسته از اضافات و با واژگانی محدود، موفق می‌شود جهانی از معنا را خلق کند. شاعر ما را به بازاندیشی در ساده‌ترین و روزمره‌ترین اشیاء پیرامونمان دعوت می‌کند؛ بالشتی که زیر سر داریم و تختی که روی آن می‌خوابیم.

این اثر یادآوری می‌کند که آرامش ما، بهای گزافی داشته است که طبیعت آن را پرداخته است. پایان‌بندی شعر با سه‌نقطه، دعوتی است از مخاطب برای ادامه‌ی این تفکر. شاعر ما را بر روی جنازه‌ی درخت و گورستان پرندگان رها می‌کند تا شاید این بار، خواب به چشمانمان نیاید و از این «آرامشِ» آغشته به مرگ، بیدار شویم. این شعر، رسالتی فراتر از لذتِ ادبی دارد؛ رسالتی برای بیداریِ وِجدانِ خفته‌ی زیست‌محیطی انسان‌ها در عصر حاضر.

بی‌درخت، بی‌پرنده...
بالشتی از پَر
تختی از چوب

چه ساده

بر گورستان پرنده سر می‌نهیم

و بر جنازهٔ درخت می‌آرامیم...